

یادداشتی بر گفت‌وگو با محمدعلی سپانلو

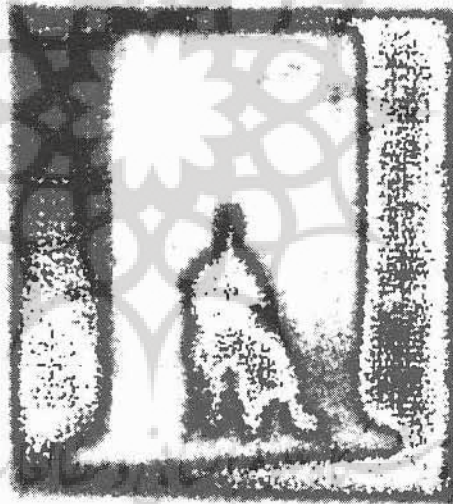
تحت عنوان «زبان‌شناس را با پیغمبر اشتباه نگیریم!»

● رامین مسعودی

در «بیدار» شماره ۷، مصاحبه‌ای با محمدعلی سپانلو داشتیم که پس از انتشار آن با عکس‌العمل‌های مختلفی مواجه شدیم. نوشته زیر یکی از بازتاب‌های این مصاحبه است که تقدیم می‌گردد. در همین جا به اطلاع جناب سپانلو می‌رسانیم در صورت احساس ضرورت به پاسخگویی به این نوشته، «بیدار» آمادگی درج آن را اعلام می‌دارد.

دیگر از دید ایشان دو جبهه آشتی‌ناپذیر گشوده شده است که در یک سوی آن فیلسوف‌ها، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان که کلاهدردارند و دیکتاتورمنش (و هیچ یک از فیلسوف‌ها و جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان ظاهراً مستثنی نیستند) قرار دارند و در سوی دیگرش ادبیات. به نظرم این نوع برخوردها چنان آشکارا بی‌پایه، از روی هیجان و کلی‌اند که شرحی بیش از این نمی‌طلبند. موارد دیگر نیز بسیاریند، از جمله «اغلب آدم‌هایی که دنبال رو بحث‌های این ده دوازده سال اخیر هستند... آدم‌های بی‌استعدادی هستند»^۲ (تأکید از من است). و

یا جای دیگر؛ «عجیب و جالب است؛ این تئوری‌ها در عین حال که دم از تئوری می‌زنند، دیکتاتور هستند... این نظریه‌های جدید، بسیار ارتجاعی و بسیار قدیمی هستند...»^۳ (تأکیدها از من است). روشن نیست که منظور ایشان کدام تئوری‌هاست و اگر ارتجاعی هستند، چرا و بر اساس کدام بحث روشنفکری که از سوی ایشان یا همفکرانشان هستند، این مسأله برای علاقمندان روشن شده است، و علاوه بر آن، اگر جدید هستند، پس چطور قدیمی هستند... ذهنی آشفته، ناآشنا به روشن‌شناسی نقد - و حتی مصاحبه - می‌تواند فقط از سر خشم این‌گونه سخن بگوید.



درباره گفت‌وگو با محمدعلی سپانلو (بیدار شماره ۷، ویژه‌نامه ادبیات) تحت عنوان «زبان‌شناس را با پیغمبر اشتباه نگیریم»، نکات زیر به نظر نگارنده درخور توجه است. شاید ذکر آنها در کمک به روشن‌تر شدن و نظام‌مند شدن فضای نقد ادبی خالی از لطف باشد:

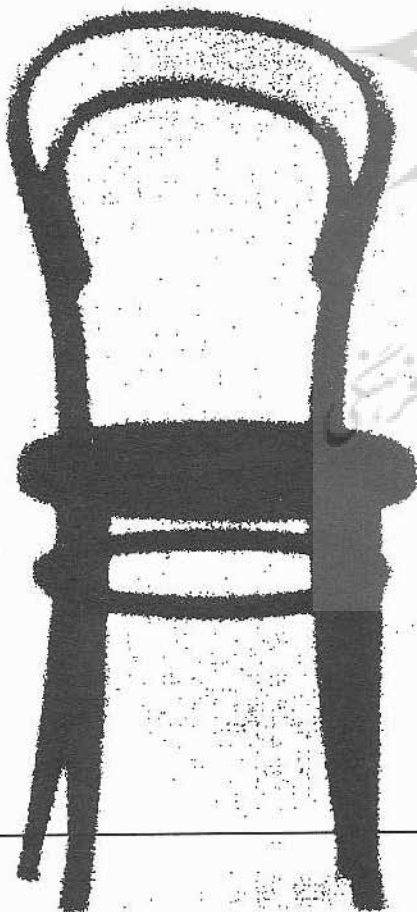
۱. آن‌چه قبل از هر چیز در این گفت‌وگو توجه را جلب می‌کند لحن هیجان‌زده، و گفته‌های آشفته و تناقض‌آمیز سپانلو است. سپانلو به شدت از نظریه، نظریه‌پردازی و نظریه‌پردازان خشمگین است و مطابق معمول سنت روشنفکری ما فقط خشمگین است و

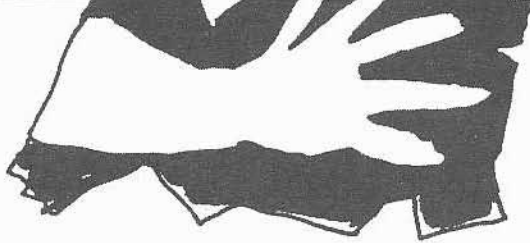
هیچ کوششی نمی‌کند تا مبانی خشم خود را به گونه‌ای نظام‌یافته، منسجم و فکر بنیاد (نمی‌گویم نظریه بنیاد که خشم ایشان بیشتر نشود) مطرح کند، تا شاید در بحثی (و نه مشاجره‌ای) سالم در جریان نظرات ایشان قرار بگیریم.

لحن هیجان‌زده و پرخاشگرانه ایشان که به هیچ عنوان قرابتی با نقد و نقادی سالم، اندیشمندانه و سازنده ندارد را در جملاتی از قبیل «این نوعی کلاهدرداری است که فیلسوف‌ها، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان، نوعی نگاه را با دیکتاتوری به ادبیات تحمیل می‌کنند»^۱ (تأکید از من است) به عبارت

در ابتدای این بخش اشاره شد که گفته‌های ایشان تناقض‌آمیز است. آقای سپانلو در مجموع اصرار دارند به این که «این حرف‌ها، حرف‌های جدیدی نیست. حرف‌هایی است که در گذشته به نوع دیگری بیان می‌شده و حالا با زبانی دیگر، سمبل، کنایه و نشانه در گذشته هم وجود داشته (در ادامه به این نکته خواهیم پرداخت که نشانه‌ای که از نظر ایشان در گذشته هم وجود داشته است چطور نشانه‌ای است) و می‌توان با بحث‌های منطقی (!!) فاصله میان این تعاریف را برداشت...»^۴ و در جای دیگری می‌گویند: «شکی ندارم که این اصطلاحات تا پانزده سال دیگر عوض می‌شود و جریان‌ها و جنبش‌های فکری جدیدتری به عرصه خواهد آمد و این اتفاقاً خیلی هم خوب است... این بحث‌ها مثل نوعی تمرین است و مرتباً خودش را نقد و اصلاح می‌کند». از طرفی بر نقش اهل نظر به (به عبارت خود ایشان فیلسوف‌ها، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان) می‌تازند و از سوی دیگر وانمود می‌کنند بحث‌های کنونی اصلاً جدید نیستند، فقط با واژگان جدیدی همان می‌شوند، و بعد گریزی به جوانی خود می‌زنند و می‌گویند: «در دوران جوانی ما هم، بحران مارکسیسم و ادبیات متعهد بود»^۵. و در جای دیگری هم با طرح آن که «اتفاق خاصی رخ نداده است. تنها بیش از آن چه وجود داشته، تعریف به دست داده‌اند. رویکرد شناخت‌شناسانه سعی دارد همه چیز را «کدیفیه» و آنالیز کند. این حرف که حرف‌های جدیدی نیست»^۶. خوب؛ اگر اتفاق خاصی رخ نداده است و از زمان جوانی آقای سپانلو هم این بحث مطرح بوده است، پس این همه هیجان و دیکتاتور خواندن و بی‌استعداد خواندن دیگران محلی از اعراب ندارد. کشف ارتباط رویکرد شناخت‌شناسانه و «کدیفینه» و آنالیز را هم به خوانندگان وا می‌گذاریم.

۲. اساس «احکامی» که ایشان صادر می‌کنند، بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که قطعی تلقی شده‌اند، در حالی که هیچ‌گاه در متون نظری مربوط به جبهه‌ای که ایشان به توپ بسته‌اند، چنین ادعاهایی وجود ندارد، در نتیجه در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که همه خشم ایشان ناشی از نوعی «سوء تفاهم» است. علت به وجود آمدن چنین سوء تفاهماتی بیماری رایج سخن‌گفتن بر اساس دانش شفاهی و شنیده‌ها، و نوعی تنبلی در خواندن و اندیشیدن است. سپانلو می‌گوید: «زبان‌شناس... مواد ویژه‌ای برای تحقیق و صدور حکم دارد و برخورد آن همواره با نوعی پیش‌داوری «تعینی» همراه است و نه «تأملی»...»^۷ و در ادامه «نمی‌دانم بر چه اساسی می‌شود این تئوری‌ها را ثابت‌شده اعلام کرد»^۸. معلوم نیست مقصود ایشان کدام متون زبان‌شناسی درباره ادبیات است که در آن احکامی بر اساس پیش‌داوری تعینی صادر شده است، و خبری از تأمل نبوده است. تا کی می‌خواهیم با کلی‌گویی‌های بی‌اساس و فاقد بنیاد





تحلیلی، فضای نقد را از شادابی و سلامت بیندازیم. در کدام مقاله، ایشان موارد

خاصی از این نوع برخورد «تبعینی» به ادبیات را با اشاره خاص به روش و موارد خاص نقد کرده‌اند. آیا این حکایت از نوعی برخورد کور مبتنی بر هیجانات ناشی از شنیده‌ها و نه خواننده‌ها ندارد. چه کسی و کجا اعلام کرده است که این تئوری‌ها - که نمی‌دانم مقصود ایشان کدام تئوری‌هاست - ثابت شده و قطعی‌اند. و این در حالی است که باز در تناقضی آشکار سپانلو می‌گوید: «در حالی در آثار بزرگ ادبی و کلاسیک جهان و حتی غرب، شما می‌توانید ردیای تمامی این تئوری‌ها را ببینید»^۹ (که این هم درست در آن سوی بام ادعای یا اساسی نیست).

۳. سطحی‌نگری و ساده کردن همه چیز به حکایت‌گویی عوامانه هم از عوارض کاهلی در خواندن و فراگرفتن و سنجیده سخن‌گفتن است - که خوب زحمت دارد و مشکل است - که این روزها گریبان بسیاری را گرفته است. آقای سپانلو با مثالی که در مورد نشانه‌شناسی می‌زند به زیباترین شکل ممکن این جریان را نمایندگی می‌کند. ایشان گفته‌اند: «این چیزی نیست که به تازگی ابداع شده باشد. نشانه‌شناسی در زندگی روزمره ما جاری است. شما هنگام شب در خیابان‌های تهران قدم می‌زنید، تابلوی نئون سبز می‌بینید. نشانه چیست؟ کباب کوبیده!»^{۱۰}. بسیار خوب؛ ایشان یا به عمد و یا از سر خشم نسبت به مباحث نظری چنین عوام‌زده می‌شوند و حوزه‌ای از علوم انسانی را که دستاوردهایی خواندنی و فراگرفتنی - و البته نه قطعی و تردیدناپذیر - داشته است، به مسخره می‌گیرند یا از سر بی‌اطلاعی. از کسی که برایش «نشانه‌شناسی» یعنی «تابلوی نئون سبز نشانه کباب کوبیده است»، چه انتظاری بیش از آشفته‌گی کلام و تناقضات می‌توان داشت. البته ایشان در جای دیگری با افتخار ذکر می‌کنند که در مصاحبه با نشریه «کاکتوس» در آمریکا گفته‌اند که «نیازی به دانستن تئوری نداریم و فکر می‌کنم مجبور نیستم همه مکاتب نقد را از بز باشم». خوب؛ اشکالی ندارد. ایشان می‌توانند کاری با مباحث نظری نداشته باشند، پس چرا در طول این مصاحبه درگیر مباحث نظری، به گونه‌ای سطحی، لجبازانه و بی‌پنیاد می‌شوند.

۴. اما نکته آخر آن که، به نظر می‌رسد برخوردهای خشمگانه سپانلو در مقابل جریان است که در ادبیات معاصر ما، از گذر مصرف نظریه، و نظریه‌زدگی دست به خلق «آثاری» زده است که به شدت به سوی یک‌شکلی و برجستگی ترفندهای صوری فاقد ارزش‌های زیبانشاختی می‌رود، اما ایشان در این میان بی‌جهت «فیلسوفان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان» را قربانی می‌کنند. اتفاقاً شیوه تفکر آقای سپانلو، و شیوه تفکر جریان معاصر

بخصوص در شعر، دو روی یک سکه‌اند و از عوارض یکسانی در رنج. عمده این است

که هیچ یک به درستی جایگاه مباحث نظری را درک نکرده‌اند. جریانی که در شعر معاصر جاری است نیز، روند دانش نظری است مبتنی بر شنیده‌ها و نه خواننده‌ها. دوم آن که به این اصل بدیهی پی برده است که نظریات «فیلسوف‌ها جامعه‌شناسان، زبان‌شناسان و...» نظراتی در باب خواندن ادبیات است، نظراتی است در باب سیر در جهان متن، و نه دیدگاه‌هایی برای آفرینش متن. متن ادبی که در قید و بند و قالب‌های نظری آفریده شده باشد، بی‌روح و کسالت‌بار از کار در خواهد آمد. اینان نیز غالباً بسیار هیجان‌زده و کور از نظریه سخن می‌گویند، و نظریه را برای خود به «اصل تخطی‌ناپذیر» بدل می‌کنند. اینان «اندیشمندانی» هستند که می‌خواهند بر اساس و در قالب «نظریه‌ها» شعر بگویند، در نتیجه شعر و نظریه - هر دو - را به مسلخ می‌برند. در طرف مقابل، جریان فکری آقای سپانلو قرار دارد، که خشمگانه به هر چه نظریه و نظریه‌پرداز است حمله می‌کنند، و به مسلخ می‌برند؛ غافل از آن که هیچ نظریه‌ای مدعی دخالت در کار خلق آثار ادبی و هنری نیست، و هر چه هست - که از قضا فضایی است بسیار باز، دگرگون‌شونده و متکثر - در باب خواندن ادبیات است. این گروه هم شاعران و ادیبان نظریه‌گریز هستند - که البته هزار چندگاه خود را در مباحث نظری درگیر می‌کنند که حاصلش ماجرای کباب کوبیده و نشانه‌شناسی می‌شود - . اگر جایگاه مباحث نظری و آکادمیک و جهان آفرینش‌های هنری و ادبی مشخص باشد، و هر بحثی در جای خود مطرح شود، و همه چنان‌چه وارد این مباحث می‌شوند، سنجیده و آگاهانه وارد شوند، جایی برای این نوع هیجانات کور و بی‌اساس باقی نمی‌ماند. ■

یادداشت‌ها:

۱. بیدار / شماره ۲ / ص ۱۷
۲. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۷
۳. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۸
۴. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۷
۵. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۷
۶. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۷
۷. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۶
۸. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۶
۹. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۶
۱۰. بیدار / شماره ۷ / ص ۱۶ و ۱۷